

۱۷۲۷۵۷۷

امید در تاریکی؛

تاریخ‌های ناگفته،

احتمالات بے کران

www.ketab.ir

سرشناسه: سالنیت، ربکا، ۱۹۶۱ - م. Solnit, Rebecca /عنوان و نام پدیدآور: امید در تاریکی: تاریخ‌های
ناگفته، احتمالات بی‌کران/ربه‌کا سولنیت؛ [مترجم] نرگس حسن‌لی،/مشخصات نشر: تهران: مهرگان خرد،
۱۳۹۷،/مشخصات ظاهری: ۱۹۶ ص./شابک: 978-600-8067-44-3 /وضعیت فهرست نویسی:
فیفا/یادداشت: عنوان اصلی: Hope in the dark : untold histories, wild possibilities. /موضوع: تاریخ اجتماعی/موضوع: Social history /موضوع: کنش اجتماعی/موضوع:
Social action/موضوع: امید/موضوع: Hope /شناسه افزوده: حسن‌لی، نرگس، ۱۳۶۲ - مترجم/رده
بندی کنگره: ۱۳HN/س ۲الف ۸۳۹۷/رده بندی دیویی: ۳۰۳/۴/شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۰۷۱۷۶

امید در تاریکی؛

تاریخ‌های ناگفته، احتمالات بی‌کرا،

ربہ کا سولنیت

| نرگس حسن لی |

| چاپ اول: اسفند ۱۳۹۷ | شمارگان: ۵۰۰ جلد |

لیتوگرافی: ندا | چاپ و صحافی: نقش نیزار | قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۳-۴۴-۸۰۶۷-۶۰۰-۹۷۸ | ناشر: مهرگان خرد ۶۷۵-۶۰۰-۹۷۸

Mehreganpub.com mehreganekherad@gmail.com

حق چاپ و انتشار برای نشر مهرگان خرد محفوظ است.

استفاده از مطالب این کتاب آزاد است.

قیمت پشت جلد این کتاب با احتساب کاغذ یارانه‌ای تعیین شده است.

فهرست

- ۸ پیش‌گفتار ویرایش سوم (۲۰۱۵).....
- ۸ زمینه‌های امید.....
- ۲۷ ۱: نگریستن به درون تاریکی.....
- ۳۲ ۲: کی باختمیم؟.....
- ۴۰ ۳: بی بردن.....
- ۴۵ ۴: امید کاشی نامی در دسر.....
- ۵۳ ۵: تاریخچه‌ی سایه‌ها.....
- ۶۵ ۶: هزاره از راه می‌رسد: نوامبر ۱۸۶.....
- ۷۱ ۷: هزاره از راه می‌رسد: ۱ ژانویه ۱۸۶.....
- ۷۷ ۸: هزاره از راه می‌رسد: ۳۰ نوامبر ۱۹۹۹.....
- ۸۷ ۹: هزاره از راه می‌رسد: یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱.....
- ۹۱ ۱۰: هزاره از راه می‌رسد: پانزدهم فوریه ۲۰۰۳.....
- ۹۴ ۱۱: تغییر دادن تصویر تغییر.....
- ۹۹ ۱۲: در باب غیرمستقیم بودن کش مستقیم.....
- ۱۰۶ ۱۳: فرشته‌ی تاریخ بدیل.....
- ۱۱۰ ۱۴: ویاگرا در دفاع از گوزن شمالی.....
- ۱۱۴ ۱۵: گم‌وگور شدن از بهشت.....
- ۱۲۱ ۱۶: آن سوی تقسیم‌بندی بزرگ.....
- ۱۳۰ ۱۷: پس از ایدئولوژی، یا دست‌کاری زمان.....

- ۱۸؛ محلی جهانی، یا دست کاری مکان ۱۳۶
- ۱۹؛ رویایی، سه برابر تگزاس ۱۴۲
- ۲۰؛ تردید ۱۴۹
- ۲۱؛ سفر به مرکز جهان ۱۵۳
- نگریستن عقب ۱۵۸
- دستاوردهای رقابت های مردم عادی (۲۰۰۹) ۱۵۸
- همه چیز گرد هم، آ، و در این حال همه چیز از هم می پاشد (۲۰۱۴) ۱۷۰
- رو به عقب و رو به جلو ۱۸۲
- پس گفتار ۱۸۲
- سیاس گزاری ۱۸۹
- یادداشت ها ۱۹۱
- درباره ی نویسنده ۱۹۳

پیش‌گفتار ویرایش سوم (۲۰۱۵)

زمینه‌های امید

رقاص شد عاشق این هستند که باور کنید امیدی نیست، هیچ قدرتی ندارید، دلیل برای انجام کاری وجود ندارد و نمی‌توانید ببرید. امید موهبتی است که لازم نیست راضی باشید، قدرتی که مجبور نیستید کنار بگذارید. هرچند امید می‌تواند ملایم، سرکشانه باشد، سرکشی دلیل کافی برای امید داشتن نیست. اما در این میان دلایل خوبی هم وجود دارد.

من این کتاب را در ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ میلادی نوشتم تا از امید دفاع کنم. متنی که پیش رو دارید تا حدی جامع و حضاتی چند از امید است؛ این کتاب در مواجهه با ناامیدی عظیم در اوج قدرت، بوش و آغاز جنگ عراق نوشته شد. آن لحظه مدت‌ها پیش سپری شد اما ناامیدی، شکست‌باوری، بدبینی و فراموشی و مفروضات بنیادینش متفرق نشده‌اند، حتی با این که غریب‌ترین و باشکوه‌ترین اتفاقات باورنکردنی رخ داد و گذشت. هنوز شواهد بسیاری برای دفاع وجود دارد.

حالا که پس از گذران چند سال پر آشوب به متاستازم برگردم، باور دارم وعده‌اش هنوز پابرجاست. انتخابات ترقی‌خواه، مردمی و تازه‌ای پیروزی‌های زیادی به دست آورده است. قدرت عوام هم‌چنان نیروی مهمی برای تغییر است. و تغییراتی که از سر گذشته‌ایم، چه هیجان‌انگیز و چه وحشتناک، حیره‌کننده است. دنیای سال ۲۰۰۳ پشت سر گذاشته شده است. لطمه‌اش ادامه می‌یابد اما مقدمات و بسیاری از ایدئولوژی‌های موجود در آن راه را برای چیزهای جدیدی باز کرده‌اند؛ و هم‌چنین برای تحول عظیم در آن کسی که هستیم و در تصویری که از خودمان، دنیا و بسیار چیزهای موجود در آن داریم. عصر غریبی پر از جنبش‌های سرزنده و متحول‌کننده است که نمی‌شد پیش‌بینی‌شان کرد. زمانه‌ی

کابوس‌واری هم هست و مداخله‌ی تمام‌عیار نیازمند توانایی درک هر دو است. قرن بیست‌ویکم شاهد ظهور نابرابری اقتصادی هولناکی بوده است که شاید منشاء آن در فراموشی باشد، هم فراموشی مردم طبقه‌ی کارگر که از بدتر شدن وضعیت دستمزد، شرایط کاری و خدمات اجتماعی شکایتی ندارند و هم فراموشی نخبگانی که به امید اجتناب از انقلاب از برخی امتیازات دست کشیدند. ظهور سالیکون ولی به عنوان مرکز قدرت جهانی مشاغل بی‌شماری را از بین برده یا ویران کرده و به نابرابری اقتصادی شدت بیشتری داده است؛ نخبگان جدید و شرکت‌های غول‌آسایی تولید کرده است، از آمازون و تهاجمش به صنعت نشر، نویسندگان و شاید کاری تا گوگل که می‌کوشد یک امپراتوری اطلاعاتی جهانی در عرصه‌های متعدد بنا کند و در همین اثنا قدرت هراس‌انگیزی انباشت می‌کند، از جمله نذرش که اطلاعات صفحات شخصی پیچیده‌ی کاربران اینترنت به دست می‌آید. شرکت‌های بزرگ تکنولوژی ظرفیت‌های نظارتی خلق کرده و به کار بسته‌اند که ملت‌ها و افرادی که در بحبوحه‌ی جنگ سرد خوابش را هم نمی‌دیدند؛ آن هم با همکاری روسیه که باید بر کار آن‌ها نظارت کند. حمله به آزادی‌های مدنی از جمله حق حریم شخصی هنوز هم ادامه دارد، با این که عمر توجیه آن بر مبنای جنگ جهان علیه تروریسم به سر آمده است.

بدتر از تمام این‌ها از راه رسیدن تغییرات آب‌وهوایی است. آن هم سریع‌تر، سخت‌تر و ویران‌کننده‌تر از چیزی که دانشمندان پیش‌بینی می‌کنند. امید به معنی انکار این واقعیت‌ها نیست. امید یعنی مواجه شدن با این‌ها و حلشان از طریق به یاد داشتن چیزهای دیگری که قرن بیستم با خود آورد، یعنی جنبش‌ها، قهرمانان و دگرگونی در آن میزان آگاهی که حالا از این مسائل داریم. مثلاً جنبش «وال استریت را اشغال کنیم»؛ «جان سیاه‌پوستان مهم است»؛

«دیگر بی‌فایده نباش»؛ «رویبین‌های هوادار قانون رویا»^۱ و حقوق مهاجران؛ ادوارد اسنودن، لورا پویتراس، گلن گرینوالد^۲ و جنبش شفافیت شرکتی و دولتی، اعمال فشار برای برابری در ازدواج؛ جنبش فمینیستی احیاشده؛ جنبش‌های عدالت اقتصادی حول حداقل دستمزد (و در بیش‌تر موارد افزایش آن) و مبارزه با گروهی وام و جنجال وام دانشجویی؛ جنبش [آگاه‌سازی] آب‌وهوایی و عدالت آب‌هوایی و تداخل‌هایی میان تمام این‌ها، این دهه از نظر ایجاد جنبش‌ها، تغییرات اجتماعی و دگرگونی‌های عمیق و اساسی در تصورات، چشم‌اندازها و چارچوب‌های بحث‌های وسیعی از مردم (و البته واکنش علیه تمام این‌ها) واقعاً دهه‌شاهی صی‌ریه است.

میدان‌های عدم قطعیت

امید در تاریکی در قالب یک مقاله‌ای آغاز شد که حدود شش هفته پس از شروع جنگ ایالات متحده علیه عراق در سال ۲۰۰۳ منتشر کردم. خیلی زود به اصطلاح همه‌گیر شد؛ در ایمیل‌ها دست به دست شد، یک روزنامه‌ی بزرگ و چندین وب‌سایت خبری آن را منتشر کردند، حتی که در آن‌ها از مقاله خوشش آمده بود که آن را پرینت و پخش کرد. اولین ماجراجویی من در آن‌ها انتشار آنلاین و در سخن گفتن مستقیم از زیست درونی سیاست، احساسات و سوالات بود که مبنای مواضع و مداخلات سیاسی ما می‌شوند. من که از اشتباهی پروراع به شیوه‌ی متفاوتی از روایت کردن این که ما کیستیم و کجاییم حیرت کرده بودم، تصمیم گرفتم این کتاب کوچک را بنویسم. کتاب زندگی جالبی به چند زبان داشته و

^۱ Idle No More جنبشی در حمایت حق مردم بومی کانادا - م.

^۲ DREAM Act قانون توسعه و آسایش برای اقلیت‌های خارجی - م.

^۳ این هر سه در افشای اطلاعاتی مبنی بر طرح دولت‌های آمریکا و انگلیس برای شنود شهروندان دست داشتند، اسنودن در گفت‌وگو با گرینوالد که خبرنگار گاردین بود اسنادی افشا کرد و پویتراس هم مستندی بر مبنای این گفت‌وگو ساخت - م.

بازبینی آن با این مقدمه و چند فصل جدید در پایان کتاب، یادداشت‌ها و طراحی زیبای جدیدش مایه‌ی شادی من بوده است. به‌روز کردن آن به معنای نوشتن یک کتاب کاملاً جدید بود، بنابراین در عوض تصمیم گرفتیم ویرایش دومی را که در سال ۲۰۰۵ منتشر شد با اضافه کردن این موارد دوباره چاپ کنیم.

پس از انتشار کتاب سال‌ها به جاهای مختلف سفر کردم و از امید و فعالیت، باقیه و احتمالات تاریخی گفتم و استدلال‌اتم صیقل‌خورده‌تر یا دقیق‌تر یا مستقیم‌تر شد. این هم مسیر دیگری در این منظره.

گفتن این نکته مهم است که امید چه چیزی نیست؛ امید این باور نیست که هر چیزی را روبرو کرده، هست یا خواهد شد. پیرامون ما شواهد زیادی از رنج‌های عظیم و نابرابری‌ها، درآمدها هست. امید موردنظر من راجع به چشم‌اندازهای وسیع و پیشامدهای احتمالات، از آن نوع که خواهان یا نیازمند عمل ماست. روایت تابناکی از «همه چیز بر سر خواهد شد» هم نیست، هرچند شاید در مقابل روایت «همه چیز بدتر خواهد شد» قرار بگیرد. می‌توان آن را توضیحی بر پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌ها از منظر جمعیت‌های مناسب دانست. نویسنده‌ی بلغار ماریا پوپووا چندی پیش گفت: «اندیشه‌ی انتقادی عاری از امید بدبینی است، اما امید بدون اندیشه‌ی انتقادی ساده‌ای است.» و پاتریس کالرز، یکی از بنیان‌گذاران جان سیاه‌پوستان مهم است، مأموریت این جنبش را چنین توصیف کرد: «فراهم کردن امید و انگیزه برای عمل جمعی به منظور کسب قدرت جمعی در رسیدن به دگرگونی جمعی که از اندوه و خشم پا گرفته، اما بیشتر و رویا را هدف گرفته است.» این گفته تصدیق می‌کند که اندوه و امید امکان‌پذیر هستند و دارند.

دستاوردهای شگرف حقوق بشری-نه تنها در به دست آوردن حقوق، بلکه در تعریف دوباره‌ی نژاد، جنسیت، جنس، تجسد، روحانیت و تصور زندگی درست- در پنجاه سال اخیر در بحبوحه‌ی عصر ویرانی بوم‌شناختی بی‌سابقه و ظهور ابزارهای جدید و نوآورانه‌ی استثمار به ثمر نشسته است. و البته اشکال جدید

مقاومت هم ظهور کرده است، از جمله مقاومت برآمده از درک عمیق آن بوم‌شناسی و شیوه‌های نوین مردم در برقراری ارتباط و سازمان‌دهی و ائتلاف‌های جدید و مسرت‌بخش به رغم فاصله‌ها و تفاوت‌ها.

امید بر این فرض استوار است که ما نمی‌دانیم چه پیش خواهد آمد و در فضای عدم قطعیت جای کافی برای عمل وجود دارد. وقتی عدم قطعیت را به رسمیت می‌شناسید، این را تصدیق می‌کنید که شاید بتوانید به تنهایی و یا همراه با چند تن دیگر یا چند میلیون نفر دیگر - بر نتایج تاثیر بگذارید. امید است که این مسائل ساختار و ناشناختی‌ها است، بدیلی برای قطعیت خوش‌بینی و بدبینی. نه‌شماره‌ها گمان می‌کنند همه چیز بدون مداخله‌ی ما روبراه خواهد شد و بدبین‌ها نمونه‌ی محالفی دارند؛ هر دو گروه بی‌عملی خود را توجیه می‌کنند. امید باور به این است که عموماً ما اهمیت دارد، هرچند چگونگی و زمان تاثیر آن و کیستی و چیستی تأثیرپذیرنده این‌ها نیستند که بتوان از پیش دانست. در واقع شاید ما نتوانیم حتی پس از واقعه از آن رصوعات آگاه شویم، اما در هر صورت اعمال مهم هستند و تاریخ پر از مردی است که تأثیرشان پس از مرگ قدرت بیش‌تری داشته است.

جنبش‌های بزرگی هستند که از رسیدن به اهداف خود بازماندند؛ در عین حال تحركات نسبتاً کوچکی هم بودند که مثل قارچ پدید آمدند و به انقلاب‌های موفق تبدیل شدند. از خودگذشتگی محمد بوعزیزی، دست‌فروش فقیر و آزاردیده از پلیس، در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ در تونس جرقه‌ای بود که انقلابی در کشورش و سپس در سرتاسر شمال آفریقا و سایر نقاط جهان عرب در سال ۲۰۱۱ شعله‌ور کرد. و هرچند شاید جنگ داخلی سوریه و ضدانقلاب‌های پس از شورش‌های چشم‌گیر مصر بیش از همه در یاد بمانند، «انقلاب یاس» تونس دیکتاتوری را سرنگون کرد و به انتخابات صلح‌آمیز سال ۲۰۱۴ در این کشور منتهی شد. بهار عربی هر چه که بود، نمونه‌ی خارق‌العاده‌ای از تغییر غیرقابل‌پیش‌بینی و

قابلیت‌های قدرت مردمی بود. هنوز بعد از چند سال برای درک معنای تمام اتفاقات آن خیلی زود است.

می‌توان داستان آغازین بهار عربی را به شیوه‌های دیگری هم روایت کرد. سازمان‌دهی خاموشی که پیش از واقعه در سایه ادامه داشت اهمیت دارد. کتاب مصوری راجع به مارتین لوتر کینگ و نافرمانی مدنی که به عربی ترجمه شد و مدت کمی پیش از بهار عربی در سرتاسر مصر پخش شد هم مهم است. می‌توان گفت تاکتیک‌های نافرمانی مدنی کینگ متأثر از تاکتیک‌های گاندی است و گاندی هم از تولستوی و کنش‌های رادیکال عدم‌همکاری و خراب‌کاری زنان انگلیسی خواهان آن رای الهام گرفته بود. بنابراین رشته‌ی تصورات و اندیشه‌ها حول دنیا و زندگی در دهه‌های قرن‌ها بافته می‌شود. تبار دیگر بهار عربی موسیقی هیپ هاپ افریقایی - آمریکایی است که به رسانه‌ی جهانی نارضایتی و خشم بدل شد؛ الجنرال هنرر - هیپ هاپ تونس در کنار بوعزیزی محرک شورش‌ها بود و سایر موسیقی‌دانان هم در این خشم و ناآرامی نقش داشتند.

رشد قارچ‌گونه؛ پس از بارش باران این‌ها از ناکجا روی سطح زمین پیدا می‌شوند. بسیاری از آن‌ها از دل قارچ‌های زیرزمینی گسترده‌ای که نامرئی و اغلب ناشناخته باقی می‌مانند سر برمی‌آورند. چیزی را که ما قارچ می‌نامیم، قارچ‌شناسان میوه‌ی یک قارچ بزرگ‌تر و نامشهودتر می‌دانند. قیام‌ها و انقلاب‌ها بیش‌تر اوقات خودجوش پنداشته می‌شوند، اما اغلب سازنده‌اند و کارهای زمینه‌ای - یا کارهای زیرزمینی - درازمدت و نامشهودتری بنیان آن‌ها را گذاشته‌اند. تغییر در تصورات و ارزش‌ها نیز از فعالیت‌های نویسندگان، فعالان، روشن‌فکران عرصه‌ی عمومی، فعالان اجتماعی و مشارکت‌کنندگان در رسانه‌های اجتماعی منبث می‌شود. تا زمانی که از مفروضات تغییریافته‌ی ما راجع به این که چه کسی یا چه چیزی اهمیت دارد و حرف‌های چه کسی را باید شنید و پذیرفت نتایج بسیار متفاوتی حاصل شود، این تغییرات بی‌اهمیت یا فرعی انگاشته می‌شوند.

تصویراتی که در آغاز وقیحانه یا مسخره یا افراطی فرض می‌شدند کم‌کم به چیزی بدل می‌شوند که مردم گمان می‌کنند از ازل به آن‌ها معتقد بوده‌اند. چگونگی رخ دادن این تغییر به ندرت در خاطر می‌ماند، تا حدی به این دلیل که افشاگر است؛ به جریان اصلی یا دآوری می‌کند که مثلاً زمانی دیوانه‌وار هم جنس گراستیز یا نژادپرست بوده و حالا دیگر این طور نیست؛ یا دآوری می‌کند که قدرت از سایه‌ها و حاشیه‌ها می‌آید، که امید ما در تاریکی کناره‌ها جا دارد نه در روشنایی خیره‌کننده‌ی صحنه‌ی مرکزی. امید ما و بیش‌تر اوقات قدرت ما.

داستان‌هایی که تعریف می‌کنیم

تغییر دادن داستان به خودی خود کافی نیست، بلکه اغلب اساس تغییر واقعی است. آشکار و عمومی کردن یک جراحت معمولاً اولین قدم در مرهم گذاشتن بر آن است و تغییر سیاسی هر دو در بر تحمل نکردن چیزی که مدت‌های درازی تحمل می‌شد یا آشکار کردن آن چه مدت نامغفول مانده بود، معمولاً پیروی فرهنگ است. این یعنی تا حدی تمام شمشک‌ها مبارزه بر سر داستانی است که تعریف می‌کنیم، یا بر سر این است که چه که تعریف می‌کند و صدای چه کسی شنیده می‌شود.

پیروزی به این معنا نیست که حالا دیگر همه چیز تاریک است تا همیشه روبراه باشد و در نتیجه می‌توانیم تا آخر دنیا آسوده زندگی کنیم. برخی حالا از این می‌ترسند که اگر ما پیروزی را تصدیق کنیم، مردم از مبارزه دست بکشند. من همیشه بیش‌تر از این ترسیده‌ام که اگر مردم فکر کنند پیروزی ناممکن است یا نتوانند پیروزی‌های به دست آمده را تشخیص دهند، تسلیم شوند و به خانه بروند یا اصلاً از اول مبارزه را شروع نکنند. برابری در ازدواج، پایدانی بر هم‌جنس‌هراسی نیست، اما ارزش جشن گرفتن دارد. یک پیروزی واحد سنگ فرسوخ‌شماری در مسیر است، سندی بر این که گاهی هم ما برنده می‌شویم و تشویقی به ادامه

دادن و از راه نایستادن. یا باید چنین باشد.

از زمان نوشتن امید در تاریکی، کندوکاو من در باب زمینه‌های امید از دو جنبه تقویت شده است. یک جنبه به تصدیق این موضوع بر می‌گردد که نیروهای نوع‌دوستانه و آرمان‌گرایانه‌ی دست‌اندرکار در دنیا چقدر قدرت‌مند هستند. در جواب این پرسش خیلی از ما می‌گوییم که در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری زندگی می‌کنیم، اما بخش وسیعی از زندگی روزمره‌ی ما - تعاملات با نفع‌داران به زندگی خانوادگی، دوستی‌ها، سرگرمی‌ها، عضویت در سازمان‌های اجتماعی، معنوی و سیاسی - بالذات غیرسرمایه‌دارانه یا حتی ضدسرمایه‌دارانه و پر از کارهایی هستند که به رایگان، از سر عشق یا به خاطر اصول اخلاقی انجام می‌دهیم.

به این ترتیب سرمایه‌دار یک فاجعه‌ی مدام است که ضدسرمایه‌داری فرومی‌نشاند، درست مثل مادری که خراب‌کاری‌های فرزند خود را راست‌و‌ریس می‌کند (یا اگر بخواهیم این تمثیل را بسط بدهیم، گاهی هم فرزندش را مجبور می‌کند تا خراب‌کاری خودش را، به جرم جرم کند، چه از راه قانون‌گذاری یا اعتراض و چه از راه ممانعت از رخ دادن بعضی خراب‌کاری‌ها در وهله‌ی نخست، و شاید افزودن این نکته هم خالی از لطف نباشد که سیوه‌های غیرسرمایه‌دارانه‌ی انجام امور بسیار قدیمی‌تر از ترتیبات اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد هستند). بیش‌تر اوقات فعالان طوری حرف می‌زنند که انگار راه‌حل‌هایی که در دنیایشان هستیم هنوز آغاز یا ابداع نشده‌اند، انگار داریم از صفر شروع می‌کنیم، درحالی‌که هدف واقعی تشدید توان و بازه‌ی نفوذ راه‌های بدیل موجود است. آن‌چه رویش را در سر داریم همین الان هم در جهان حضور دارد.

دومین نکته‌ی تقویت‌کننده‌ی بحث من از بررسی نحوه‌ی واکنش انسان‌ها به فجایع عظیم شهری به دست آمد، از زلزله‌های ویران‌گر سان‌فرانسیسکو (در

۱۹۰۶) و مکزیکوسیتی (در ۱۹۸۵) تا بلیتز^۱ در لندن و طوفان کاترینا در نیواورلئان. فرض پشت بسیاری از واکنش‌های مقامات به فاجعه - و منطق بمب ریختن بر سر غیرنظامیان - این است که تمدن نمای شکننده‌ای است و در پس آن ذات هیولوار، خودخواه، آشوبنده و خشن یا رام، سست و درمانده‌ی ما قرار دارد. اما در حقیقت مردم هنگام بیش‌تر فجایع آرام، کاردان، ازخودگذشته و خلاق هستند و مباران غیرنظامیان علاوه بر این که جنایت علیه بشریت است، عموماً از زهر شکستن اراده‌ی مردمی و تبدیل آن‌ها به زباله باز می‌ماند.

آن چه در واکنش به فجایع مرا میبهوت کرد فضیلت نبود، چرا که فضیلت اغلب نتیجه‌ی پشتکار و وظیفه‌شناسی است؛ بلکه شادی پرشوری بود که از توصیفات مردمی که به سختی از مصیبت جان به در برده بودند ساطع می‌شد. مردمی که همه‌چیز را از دست داده بودند و در خرابه‌ها و ویرانه‌ها زندگی می‌کردند، حین همکاری با سایر بازماندگان عاملیت، معنا، اجتماع و بی‌واسطگی را یافته بودند. شواهد یک قرن که در تئاتر بهشتی نباشد در جهنم در سال ۲۰۰۹ ترسیم کرده بودم، نشان می‌داد که ما چقدر خواهان زندگی سرشار از مداخله‌ی معنادار و عضویت در جامعه‌ی مدنی هستیم و جامعه تا چه حد می‌کوشد ما را از این کامل‌ترین و قدرت‌مندترین خود محروم بپوشاند. اما وقتی شرایط ایجاب کند، افراد گویی از روی غریزه به این خود و این شیوه‌های سامان‌دهی خود برمی‌گردند. در نتیجه وقتی صحبت از اخلاص و داده‌برداری، نقش‌های جدید و این حس تکان‌دهنده یا مسرت‌بخش باشد که به سبب بی‌امنی ممکن است، فاجعه شباهت زیادی به انقلاب پیدا می‌کند.

این یک بینش انقلابی از ماهیت بشری بود که فاش می‌کرد ما قادریم آرمان‌های خود را نه از سر پشتکار، بلکه به‌خاطر این دنبال کنیم که تحقق آن‌ها موجب شادمانی می‌شود و خود این شادمانی نیروی طغیان‌گری علیه ملال و

^۱ عملیات بمباران لندن توسط نیروهای آلمانی طی جنگ جهانی دوم - م.

کسالت و انزوای زندگی روزمره است. در پایان کار متوجه شدم که پژوهش خود من بخش کوچکی از یک پروژه‌ی عظیم است که در بسیاری از رشته‌ها - روان‌شناسی، اقتصاد، عصب‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، علوم سیاسی - برای بازتعریف ماهیت بشری به‌عنوان چیزی جمعی‌تر، همکارانه‌تر و غم‌خوارانه‌تر وجود دارد. این خلاصی از بدنامی ما نزد داروینیست‌ها و هابزگرایان اهمیت دارد، نه به این خاطر که حس مثبتی نسبت به خودمان پیدا می‌کنیم، بلکه به این دلیل که احتمالات تمام و کمالی را می‌یابیم که می‌توان بر دیدگاه بی‌بی به ماهیت بشری بنا کرد.

ماحدس این حقیقات بسیار امیدوارترم کرد. اما تأکید بر این نکته ضروری است که امید تنها برای این است؛ جایگزین عمل نیست، تنها مبنای آن است. جیمز بالدوین گفت: «در آن چه پیش روی ما قرار می‌گیرد قابل تغییر دادن نیست، اما برای تغییر آن هر چیز باید نخست با آن روبه‌رو شد.» امید شما را به مقصد می‌رساند؛ عمل شما را برتر می‌برد. به قول مالکوم ایکس «آینده به کسانی تعلق دارد که امروز برایش آماده شوند.» و تاریخ درازی از این عمل، عمل برای تغییر جهان، تاریخ درازی از شوه‌ها، بهرمانان، آرمان‌ها، پیروزی‌ها وجود دارد؛ و البته تاریخ درازی از شکست‌ها، ناپیروزی‌ها، مهم‌اند و به یاد سپردن آن‌ها نیز اهمیت دارد. مارتین لوتر کینگ جونیور گفت: «ما ناگزیریم ناامیدی محدود را بپذیریم، اما هرگز نباید از امید بی‌پایان دست برداریم.»

شاخه‌ها امیدند؛ ریشه‌ها حافظه

والتر بروگمان دین‌پژوه اشاره کرده است که «حافظه به همان ترتیبی امید را پدید می‌آورد که فراموشی موجب ناامیدی می‌شود.» این جمله فوق‌العاده است، جمله‌ای که به ما خاطرنشان می‌کند هرچند امید راجع به آینده است، زمینه‌های امید در پیشینه‌ها و خاطرات گذشته بنا می‌شود. می‌توانیم داستان گذشته‌ای را

تعریف کنیم که جز شکست و ستم و جراحت چیزی نداشته، یا از گذشته‌ای حرف بزنیم که یک عصر طلایی دوست‌داشتنی بوده و حالا به‌طرز جبران‌ناپذیری از دست رفته است یا روایت پیچیده‌تر و دقیق‌تری تعریف کنیم، روایتی که به یک اندازه برای بهترین و بدترین شرارت‌ها و رهایی‌ها، اندوه و سرور جا دارد. حافظه‌ای فراخور پیچیدگی گذشته و تمام مشارکت‌کنندگان، خائنه‌ای که قدرت ما را در برگیرد و آن عاملیت پیش‌رونده‌ای را که امید نام دارد تولید کند.

فراموشی به انحای گوناگونی به ناامیدی منتهی می‌شود. وضع موجود می‌خواهد شما را ورز کند تغییرناپذیر، ناگزیر و رویین‌تن است و فقدان خاطره‌ای یک دنیای در حال تغییر پویا هم به این دیدگاه دامن می‌زند. به بیان دیگر وقتی ندانید چیزها چقدر سریع گشته‌اند، تغییر در حال وقوع آن‌ها یا امکان تغییر آن‌ها را هم نمی‌بینید. کسانی که این‌ها را فکر می‌کنند، حمله به بارهای ویژه‌ی هم‌جنس‌گرایان در زمان ممنوعیت هم‌جنس‌گرایی، یا شعله‌ور شدن رودخانه‌ها در اوج آلودگی غیرمجاز دهه‌ی ۱۹۶۰ را به خاطر نمی‌آورند یا نمی‌دانند همین چند دهه قبل جمعیت مرغ‌های دریایی در جهان ۱۰ درصد بیش‌تر از حالا بوده و پیش از تحولات اقتصادی انقلاب ریگان^۱ بی‌خانمانی بسیار بسیار کمی در ایالات متحده وجود داشتند. در نتیجه نیروهای دست‌اندرکار تغییر را تشخیص نمی‌دهند. یکی از اصلی‌ترین جنبه‌های افسردگی این احساس است که تا ابد در فلاکت می‌مانید و چیزی نمی‌تواند یا قرار نیست تغییر کند. به همین خاطر است که فکر خودکشی به عنوان تنها راه خروج از زندان زمان حال تا این اندازه فریبنده است. یک مفهوم معادل عمومی برای افسردگی فردی وجود دارد، حالتی

^۱ Reagan Revolution که برخی عصر ریگان هم می‌نامند، به دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان، تغییر سیاست‌های اقتصادی، داخلی و خارجی ایالات متحده و تأثیرات درازمدت پس از آن اطلاق می‌شود- م.

که در آن کل ملت یا جامعه و نه یک فرد احساس گیر افتادن می‌کند. اوضاع همیشه رو به بهبود نیست، اما در حال تغییر است و ما با کنش خود می‌توانیم در این تغییر نقش داشته باشیم. همین‌جا است که امید و حافظه، آن حافظه‌ی جمعی که تاریخ می‌نامیم، وارد صحنه می‌شود.

رنج دیگری که فراموشی به همراه می‌آورد فقدان نمونه‌های تغییر مثبت، قدرت مردمی و شواهدی است که نشان دهد ما می‌توانیم باعث تغییر شویم و تبدیل به این کار را کرده‌ایم. جرج اورول نوشت: «کسی که مهار گذشته را در اختیار دارد حال را هم کنترل می‌کند. کسی که حال را کنترل می‌کند گذشته را هم در اختیار دارد» در اختیار گرفتن گذشته با شناختن آن آغاز می‌شود؛ داستان‌هایی به ما ارجع به کیستی خود و کارهایی که انجام دادیم تعریف می‌کنیم به کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم و انجام خواهیم داد شکل می‌دهد. ناامیدی اغلب شتاب‌زدگی است. شکلی از ناشکیبایی و همچنین قطعیت است. اظهارنظر موردعلاقه‌ی من راجع به تغییر سیاسی از آن ژو انلای یکی از اعضای بلندرتبه‌ی دولت مائو در پین است. وقتی در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ از او نظرش را راجع به انقلاب فرانسه پرسیدند، پاسخ داد: «برای اظهارنظر خیلی زود است.» برخی استدلال می‌کنند که او راجع به سورش‌ها، ۱۹۶۸ حرف می‌زد و نه فروپاشی سلطنت در ۱۷۸۹، اما حتی با چنین فرضی این حرف بیان‌گر یک دیدگاه بلندنظرانه و جامع است. صحنه گذاشتن بر این دیدگاه که سی‌چهار سال پس از واقعه هم نمی‌توان حکم قطعی صادر کرد ناشی از زیستن با عدم قطعیت خالی از تعصبی است که این روزها افراد زیادی تحملش را ندارند.

چرخه‌های خبری معمولاً متضمن این نکته هستند که تغییر در غلیان‌های کوچک و ناگهانی رخ می‌دهد یا اصلاً رخ نمی‌دهد. در زمان نوشتن این متن مردان نظامی که احتمالاً ویکتور خارا خواننده و فعال سیاسی شیلیایی را به قتل رساندند، دارند محاکمه می‌شوند. بیش‌تر از چهل سال از این قضیه گذشته است؛ پایان گرفتن بعضی داستان‌ها حتی از این هم بیش‌تر طول می‌کشد. مبارزه‌ی

کسب رأی زنان حدود سه ربع قرن طول کشید. زمانی مردم علاقه داشتند اعلام کنند که فمینیسم شکست خورده است، انگار که برنامه‌ی زیرورو کردن هزاران سال قواعد اجتماعی باید طی چند دهه به پیروزی نهایی برسد، یا انگار اصلاً این برنامه متوقف شده است. تازه شروع کار فمینیسم است و بروز آن در روستاهای دورافتاده‌ی هیمالیایی است که اهمیت دارد، نه فقط در شهرهای جهان اول. زنان گریفین نویسنده‌ی بزرگ معاصر که از اعضای مهم فمینیسم دهه‌ی ۷۰ هم بود به تازگی گفته است «من در طول عمرم آن قدر تغییر دیده‌ام که بدانم نام من به تنهایی محکوم به شکست، بلکه غیرواقع‌بینانه هم هست.»

تغییراتی هم هست که به پیروزی می‌رسند و بعد فراموش می‌شوند. دهه‌ها بود که بنیادست‌ها در برابر تیمور شرقی بودند که از ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۲ تحت اشغال خشونت‌آمیز اندونزی بود. این کشور حالا آزاد شده و دیگر سرخط اخبار نیست. آزادی‌اش را نه تنها به‌خاطر مبارزان دلاورانه‌ی داخلی بلکه در نتیجه‌ی زحمات گروه‌های متعهد خارجی به دست آورد که ولت‌های حامی رژیم اندونزی را تحت فشار قرار دادند و محکوم کردند. می‌توانیم چیزهای زیادی از نمایش درخشان قدرت و یکپارچگی و در نهایت پیروزی تیمور شرقی بیاموزیم، اما به نظر می‌رسد کل قضیه به دست فراموشی سپرده شده است.

ده‌ها سال شرکت ذغال‌سنگ پییادی وسترن با سبیل‌های استخراج ذغال‌سنگ خود در سرزمین‌های هویی و ناواهو^۱ در بلک‌فیسک^۲ را آلوده و پهنه‌های وسیع آب منطقه را خشکاند. جنگیدن علیه آن مبارزان نماینده برای حق حاکمیت مردم بومی و عدالت زیست‌محیطی بود؛ در ۲۰۰۵ معادن تعطیل شدند و مسئله از صحنه‌ی گفت‌وگوها محو شد. این هم مثال دیگری از فعالیت قاطع داخلی و متحدان کارآمد خارجی، پرونده‌های قضایی درازمدت و استقامت بود.

^۱ Hopi/Navajo دو قبیله‌ی بومی آمریکا در آریزونا-م.

ما به شرح وقایع یا شمارش یا بنای یادبودی برای این پیروزی‌ها نیاز داریم تا ملکه‌ی ذهن همه شوند. از این هم گسترده‌تر مثلاً این موضوع است که کسانی به سادگی از جایگاه کنونی زنان غفلت می‌کنند که به یاد نمی‌آورند چند دهه پیش هنوز از حقوق فرزندآوری بحث نمی‌شد و در قبال طرد، تبعیض، آزار جنسی در محل کار، بیش‌تر اشکال تجاوز و سایر جرائم علیه زنان که نظام حقوقی به رسمیت نمی‌شناخت یا حتی وجود آن‌ها را تصدیق نمی‌کرد حمایتی از زنان صورت نمی‌گرفت، هیچ‌کدام از این تغییرات حتمی نبود؛ مردم برایشان چیدند و آن‌ها را بردند.

مردم بدون این تغییرات خودشان را با شرایط وفق می‌دهند. در ۲۰۱۴ ایالت آیووا در آمریکا خود را تنها از نیروی باد تامین کرد، نه به این خاطر که کسی در دولت محلی کار به وقت تمام شرکت‌های سوخت فسیلی را به تعطیلی کشانده بود یا هیچ چیز با هیچ‌کسی را سرنگون کرده بود، بلکه به این خاطر که این کار یک انتخاب معقول و کم‌هزینه بود. دانمارک در تابستان سال ۲۰۱۵ با نیروگاه بادی ۱۴۰ درصد انرژی موردنیاز خود را تامین کرد (و مازاد آن را به کشورهای همسایه فروخت). اسکانلند ۱۵۰ درصد از برنامه‌ی تولید انرژی تجدیدپذیر خود را تحقق بخشیده و می‌خواهد تا سال ۲۰۲۰ به ۱۰۰ درصد آن دست پیدا کند. در سال ۲۰۱۴ در ایالات متحده سی درصد صفح‌ی خورشیدی بیش‌تر از سال گذشته نصب شد و در سرتاسر جهان انرژی‌های تجدیدپذیر کم‌هزینه‌تر از گذشته می‌شوند؛ حتی در برخی مناطق دنیا از انرژی فسیلی سوخت فسیلی ارزان‌تر تمام می‌شوند. این تغییرات روزافزون در شرکت رخ داده‌اند و بسیاری از افراد حتی از آغاز این تغییرات خبر ندارند، چه برسد به اوج گرفتنشان.

اگر بتوان یک نتیجه از وضعیت کنونی و پیشین ما گرفت، آن نتیجه این است که امر غیرقابل‌تصور همان امر معمولی است و راه رو به جلو تقریباً هرگز یک مسیر مستقیم نیست که بتوان نگاهی به آن انداخت، بلکه یک مسیر

پیچ در پیچ پر از شگفتی، موهبت و رنج است که با پذیرش هم‌زمان نقاط کور و شهادهای خود برای طی کردنش آماده می‌شوید. هوارد زین^۱ در ۱۹۸۸ و انگار در دنیایی گمشده که هنوز آشوب‌های سیاسی و تغییرات تکنولوژیک از راه نرسیده بود نوشت: «حالا که این قرن، قرنی مملو از تاریخ، دارد به پایان راه خود می‌رسد، چیزی که از این تاریخ به اذهان خطور می‌کند پیش‌بینی‌ناپذیری آشکار است» او در آن زمان از مسیری که ما پیموده بودیم شگفت‌زده بود، از مخالفت مجمع حزب ملی دموکرات از نمایندگی سیاه‌پوستان می‌سی‌سی‌پی تا وقتی جسی جاسون، آن هم در زمانی که بیش‌تر مردم گمان می‌کردند هرگز شاهد حضور یک خانم‌ادهی سیاه‌پوست در کاخ سفید نخواهند بود، (به شکلی عمدتاً نمادین) مزد ریاست‌جمهوری شد. زین در آن مقاله که «خوش‌بینی عدم قطعیت» نام داشت، ادامه می‌دهد:

هرگز نباید به خاطر تظاهرات طاق‌فرسای صاحبان اسلحه و پول و عزم جزم نامرئی آن‌ها در نگه داشتن قدرت، مبارزه برای عدالت را کنار گذاشت. بارها و بارها ثابت شده که این قدرت‌ظاهری در برابر شور اخلاقی، قدرت اراده، وحدت، سازمان‌دهی، ایثار، درایت، ابتکار، سخاوت و شکیبایی آسیب‌پذیر است؛ چه از طرف سیاه‌پوستان آلاباما و افریقای جنوبی یا از طرف دهقانان السالوادور، نیکاراگوئه و ویتنام و چه کارگران و روشن‌فکران هائیتی، محارستان و خود جماهیر شوروی.

قدرت دست مردم است

تغییر اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی به شیوه‌های قابل‌پیش‌بینی یا ترتیبات قابل‌پیش‌بینی رخ نمی‌دهند. یک ماه پیش از سقوط دیوار برلین تقریباً هیچ‌کس

^۱ Howard Zinn

حدس نمی‌زد که بلوک شرق قرار است ناگهان از هم بپاشد (به لطف عوامل بسیاری مانند قدرت سهمگین جامعه‌ی مدنی، کنش مستقیم مسالمت‌آمیز و سازمان‌دهی‌های امیدوارانه‌ای که از دهه‌ی ۱۹۷۰ شروع شده بود)، هیچ کسی هم، حتی خود مشارکت‌کنندگان، تأثیر بهار عربی یا جنبش اشغال وال استریت یا چند قیام مهم دیگر را پیش‌بینی نمی‌کرد. ما نمی‌دانیم چه چیزی، چگونه یا چه زمانی قرار است رخ دهد و خود همین عدم قطعیت فضای حضور امید است.

کسانی که در اهمیت این لحظه‌ها تردید دارند باید توجه کنند که مقامات و نخبان چقدر هنگام بروز این لحظه‌ها هراسان می‌شوند. این هراس بر این عقیده‌ی ایمان صد می‌گذارد که قدرت مردمی آن قدر واقعیت دارد که بتواند رژیم‌ها را سرنگون کند و قرارداد اجتماعی را از نو بنویسد. و اغلب هم همین اتفاق افتاده است. «اھی دشمن» شما می‌دانند که دوستانتان ناتوان از ایمان داشتن هستند. کسانی که این اصدما را به خاطر ناکامل بودن، محدودیت یا ناتمام ماندن انکار می‌کنند، باید به اصدما و امید می‌کنند که از این لحظات ساطع می‌شود و تغییرات راستینی که در پی آن هرچند نه همیشه به واضح‌ترین و سراسر است‌ترین شیوه، رخ می‌دهند نگاه دقیق‌تری ب‌اندازند.

در واقع اگر بخواهید این‌طور نگاه کنید هیچ‌چیز انصر است. قیاسی که بیش از همه به من کمک کرده این است؛ در طوفان کاریبا ده‌ها تن از صاحبان قایق افرادی -مادران تنها، کودکان، پدر بزرگ‌ها- را نجات دهند که در زیرشیروانی‌ها، روی سقف‌ها، در ساختمان‌های نیمه‌کاره‌ی مغروق، یماب‌ان‌ها و مدارس گیر کرده بودند. هیچ کدام نگفتند من نمی‌توانم همه را نجات دهم. پس بی‌فایده است؛ پس تلاش‌هایم ناقص و بی‌ارزش است، هرچند این همان چیزی است که افراد در مواجهه با شرایط انتزاعی‌تری می‌گویند که در عین حال زندگی‌ها، مکان‌ها، فرهنگ‌ها، گونه‌ها و حقوق را به خطر می‌اندازد. آن‌ها سوار بر قایق ماهیگیری و قایق پارویی و کرجی و هر جور وسیله‌ی دیگر شدند و به آن‌جا رفتند، بعضی‌ها از نقاط دوری مثل تگزاس آمدند و مقامات را دور زدند و

وارد شهر شدند، برخی دیگر هم خود پناهندگانی بودند که در شهر کار می‌کردند. فردای روزی که آب‌بندها شکسته شد سیل قایق -ناوگان مشهور کاجون^۱- بود که به سمت شهر روانه شد. هیچ یک نگفتند من نمی‌توانم همه‌ی آن‌ها را نجات بدهم. همگی گفتند من می‌توانم کسی را نجات بدهم و این کار آن قدر معنادار و مهم است که برای انجامش زندگی خودم را به خطر می‌اندازم و مقامات را دور می‌زنم. همین کار را کردند. البته فعالیت در راستای تغییر نظام‌مند هم مهم است؛ تغییر از آن نوع که شاید با رسیدگی به وضعیت آب‌وهوایی یا ساختار یا نابرابری ریست سیطی و اقتصادی که در وهله‌ی اول زندگی مردم را در نیواورلئان به خطر انداخت، از بروز فاجعه جلوگیری کند.

تغییر به سمت درست است و این نکته یکی از فرض‌های اصلی این کتاب را شکل می‌دهد. تاهی به پیوستگی نظریه‌ی آشوب و به آهستگی فرگشت است. حتی چیزهایی که ظاهراً ناپهانی رخ می‌دهند از ریشه‌های عمیق پا گرفته در گذشته یا از بذره‌ای مدت‌ها نهفته در سر می‌آورند. خودکشی یک مرد جوان آغازگر قیامی می‌شود که خود الهام بخش قیام‌های دیگر می‌شود، اما خود این واقعه جرقه است؛ هیمة‌ای که برافروخت قبایل به سمت شبکه‌های کنش‌گرا و تصورات از نافرمانی مدنی و میل عمیق به عدالت و آزادی موجود در همه‌جا انباشته شده بود.

پرسیدن این سوال مهم است که گذشته از نتایجی که این لحظات در درازمدت داشتند، در روزهای اوج خود چه قالبی می‌پذیرفتند. آن افراد را در دنیایی بیابند که در آن، حتی شده برای یک ساعت یا یک روز یا چند ماه، برخی امیدها محقق می‌شود و برخی شادمانی‌ها فروزان می‌شود و برخی مرزهای بین افراد و گروه‌ها کمرنگ می‌شود، این موضوع مهمی است. خاطره‌ی شادمانی و

^۱ Cajun Navy گروهی از داوطلبان کمک به مناطق سیل‌زده که پس از وقوع طوفان کاترینا تأسیس شد - م.

رهایی می‌تواند به یک ابزار جهت‌یابی، یک هویت و یک موهبت بدل شود. پل گودمن در نقل قول مشهوری نوشت: «فرض کنید همان انقلابی را دارید که این همه حرفش را می‌زنید و آرزو می‌کنید. فرض کنید برنده شده‌اید و همان جامعه‌ای که می‌خواستید را دارید. شخصاً در چنین جامعه‌ای چطور زندگی می‌کنید؟ همین حالا آن‌طور زندگی کردن را شروع کنید!» این استدلالی به سود پیروزی‌های کوچک و موقتی و به سود امکان پیروزی‌های نسبی در وضعیت غاب‌باستی محال بودن پیروزی‌های تمام‌عیار است. پیروزی تمام‌عیار همیشه چیزی شبیه به همتای سکولار بهشت بوده است؛ جایی که در آن تمام مشکلات حل می‌شوند و همنامی برای انجام دادن نیست، جایی که تا حدی کسالت‌بار است. مطلق‌گرایان مثل مایم چپ تصور می‌کردند وقتی پیروزی از راه برسد کامل و دائمی خواهد بود و این در عمل مثل این است که بگوییم پیروزی ناممکن بوده و هست و سرگزیده است، نخواهد آمد. در حقیقت پیروزی چیزی بیش‌تر از ممکن است. چیزی است نه با شیوه‌های بی‌شمار، کوچک و بزرگ و اغلب فزاینده به دست آمده است، اما به آن صورتی که عموماً توصیف می‌شد و انتظار می‌رفت. در نتیجه پیروزی‌ها بدون اعلام شدن، کنار گذاشته می‌شوند. شکست‌ها به سرعت بیش‌تری شناسایی می‌شوند.

و بعد هر از گاهی امکان‌های مختلف فوران می‌کنند. در این لحظات گسست، مردم خود را متعلق به «مایی» می‌دانند که تا آن زمان وجود نداشت. دست‌کم نه در قالب کلیتی که عاملیت و هویت و توان دارد؛ امکان‌های جدید، گسست بروز می‌یابند یا آن رویای قدیمی یک جامعه‌ی عادلانه از نو پدیدار می‌شود و - دست‌کم برای مدتی - می‌درخشد. گاهی هدف آرمان‌شهر است. اغلب اوقات در خود لحظه تجسم می‌یابد و توصیف آن لحظه کار دشواری است، چرا که معمولاً دربرگیرنده‌ی شیوه‌های سخت‌کوشانه‌ی زندگی، کلنجارها و عاقبت سرخوردگی و تفرقه است؛ اما علاوه بر این‌ها چیزهای اثیری هم در خود دارد؛ کشف قدرت فردی و جمعی، تحقق رویاها، تولد رویاهای بزرگ‌تر، حس تعلقی که هم عاطفی

و هم سیاسی است و زندگی‌هایی که تغییر می‌کند و حتی بعد از افول شکوه آن لحظه به شیوه‌های سابق بر نمی‌گردد.

گاهی زمین این لحظه را در میان می‌گیرد و هیچ پیامد آشکاری دیده نمی‌شود؛ گاهی امپراتوری‌ها فرو می‌باشند و ایدئولوژی‌ها مثل غل و زنجیرها فرو می‌افتند. اما نمی‌توان از قبل از آن آگاهی داشت. افراد در نهادهای رسمی به سختانه معتقدند قدرتی که در دست دارند مهم است، هرچند قدرتی را که به آن اعطا می‌کنیم می‌توان پس گرفت؛ اغلب اوقات خشونت دستوری دولت‌ها و نظامیان شکست می‌خورد و کنش مستقیم مسالمت‌آمیز موفق می‌شود.

غول خفته نام دیگر توده‌ی مردم است؛ وقتی بیدار شود، وقتی ما بیدار شویم، دیگر فتاده‌ی مردم نیستیم؛ جامعه‌ی مهدنی هستیم، ابرقدرتی که ابزارهای مسالمت‌آمیزش ما را در یک لحظه‌ی تابناک، قدرت‌مندتر از هر خشونت‌ی و از هر رژیم و ارتش است. ما با پاهای خود و با حضور صدا و تصویر جمعی خود تاریخ را می‌نویسیم. و با آن صل و البته همه چیز در رسانه‌های جریان اصلی این را القا می‌کند که حکومت عامه مسخره، بی‌معنا یا مجرمانه است، مگر آن که در دوردست، در زمان‌های دور، بهتر از این‌ها در هر دو حالت رخ داده باشد. این‌ها نیروهایی هستند که ترجیح می‌دهند غول در خواب بماند.

ما با هم بسیار قدرت‌مند هستیم و تاریخچه‌ی به دست روایت‌شده و به قدرت به‌خاطرمانده‌ای از پیروزی‌ها و تحولات داریم که می‌تواند ما را زمینان بدهد که بله، ما می‌توانیم دنیا را تغییر بدهیم چون قبلاً بارها این کار را کرده‌ایم. شما با نگاه رو به عقب پارو می‌زنید تا رو به جلو بروید و روایت کردن این تاریخ بخشی از کمک شما به مردم در پیدا کردن راه آینده است. ما به یک متن مکتوب، نخ تسبیح، کتاب دعا، ذکر و سرود جنگ از پیروزی‌هایمان نیاز داریم. گذشته در روشنی روز پیداست و می‌تواند مشعلی باشد که ما در شب تاریک آینده با خود حمل می‌کنیم.